



جایگاه اتحاد در ماجرای فدک

به انگیزه سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی

پولاد محمدزمانی

«فدک» نام قریه یا قریه‌هایی در اطراف مدینه است که از مدینه تا آنجا دو روز راه بود؛ یعنی نزدیک به ده یا پانزده فرسخ از مدینه فاصله داشت. گفته‌اند دارای آب‌های جاری و نخل‌های خرمای بسیاری بوده و درآمد سالیانه آن به دوازده هزار دینار می‌رسیده است! فدک تا سال هفتم هجری در دست یهودیان بود و از درآمد آن امرارعاش می‌کردند، اما در این سال یهودیان قلعه‌های خیبر پیمان‌شکنی کردند، جنگی درگرفت، و مسلمانان پس از چند روز محاصره، از فتح آن عاجز شدند تا اینکه سرانجام علی علیه السلام - که در مدینه بود و چشم‌درد داشت - به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و با حماسه‌های او، قلعه خیبر فتح شد. مجموعه خیبر، هفت قلعه بود که بیشتر آن‌ها فتح شد و دو قلعه باقی ماند. مردم آن دو قلعه امان طلبیدند و پیامبر صلی الله علیه و آله هم پذیرفت. آنان از قلعه‌ها خارج شدند و اموال خود را به مسلمانان واگذاشتند.

پس از این پیروزی، یهودیان ساکن فدک که به شدت ترسیده بودند درصدد چاره برآمدند. در این میان، مأمور پیامبر به فدک آمد و آنان را به اسلام دعوت کرد. یهودیان فدک نپذیرفتند، ولی حاضر شدند، با رسول خدا صلی الله علیه و آله قرارداد صلح امضا کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله هم پذیرفت که نیمی از اراضی و باغ‌های فدک متعلق به آنان باقی بماند و نیم دیگر آن متعلق به خود حضرت باشد، مشروط بر آنکه محصول را آنان جمع کنند و نصف حاصل به دست آمده را به پیامبر صلی الله علیه و آله تسلیم کنند، و هرگاه مصلحت اسلام اقتضا کند، آنان از آن سرزمین خارج شوند. طبق آیه ۶ و ۷ سوره حشر، غنایمی که بدون جنگ - و از راه صلح - به دست می‌آید، از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود.

با نزول آیه «فَاتِذَا الْقَرْبَىٰ حَقَّهُ»^۱ پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام واگذاشت. فاطمه علیها السلام نیز کارگرانی را در فدک مشغول به کار کرد. آنان کار می‌کردند و درآمد فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام می‌دادند. از آن زمان تا رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله سه سال بیشتر نمی‌گذشت.

پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله کارگران، مالکیت حضرت فاطمه علیها السلام را نادیده گرفتند و ادعا کردند که فدک متعلق به همه مسلمانان است. اعتراض‌های فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام نیز به جایی نرسید و فدک از دست صاحبان اصلی‌اش - که خانواده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند - خارج شد. بماند که هدف از غصب فدک چه بوده است! اما فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام پس از آنکه مردم را از حقیقت امر آگاه کردند و نسبت به مالکیت فدک هشدار دادند، در این باره سکوت کردند.

علی علیه السلام خود در نهج‌البلاغه در نامه به عثمان بن حنیف می‌فرماید: «أری، از میان آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، تنها فدک در اختیار ما بود، که آن هم گروهی بر آن بخل و حسادت ورزیدند، گروه دیگری آن را سخاوتمندانه رها کردند (و از دست ما خارج شد) و خدا بهترین حاکم است». سپس می‌فرماید: «مرا با فدک و غیرفدک چه کار! در حالی که جایگاه فردای هر کس قبر اوست که در تاریکی آن آثارش محو و اخبارش ناپدید می‌شود».^۲

حتماً برای شما جالب است که بدانید مولای ما، پس از کشته شدن عثمان، و به دست گرفتن خلافت، می‌توانست فدک را به اموال خود بازگرداند، ولی این کار را نکرد! چرا؟ آیا غیر از این بود که آن حضرت می‌خواست کرامت و بزرگ‌منشی اهل بیت علیهم السلام را به همگان نشان بدهد؟ آیا غیر از این بود که می‌خواست اتحاد مسلمانان از هم نپاشد؟ در این باره روایاتی هم داریم که در آن از معصومان علیهم السلام پرسیده شده است: چرا علی علیه السلام فدک را به اموال خود باز نگرداند؟ و پاسخ‌های فراوانی شنیده شده است؛ از جمله آنکه، ما اهل بیت در پی پس گرفتن حق مردم هستیم، نه حق شخصی خود! یا این که، علی علیه السلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اقتدا کرد؛ عقیل خانه پیامبر را در مکه از مشرکان - که آن را غصب کرده بودند - خرید و پیامبر پس از فتح مکه آن را از عقیل پس نگرفت.

امام با این کار خود می‌خواهد به من و تو بیاموزد که اهل بیت علیهم السلام به دنبال هدایت مردم‌اند و در این راه از حقوق شخصی خود صرف‌نظر می‌کنند و با گذشت برخورد می‌کنند. تازه آنجا که برای مزرعه غصب شده فدک فریاد می‌زنند، آن هم برای مردم است که ماهیت غصب‌کنندگان خلافت را بشناسند، نه غیر آن!

و اینجا من و تو هستیم که باید بیاموزیم، در مسیر بازگرفتن حق، آنجا که مصالح عمومی در خطر است - و غاصب زیاده‌خواه می‌شود - ذره‌ای گذشت نکنیم و آنجا که حق شخصی و فردی در میان است، اگر می‌توانیم گذشت کنیم. به‌ویژه آنجا که پای برادر مؤمن ما در میان باشد. این‌گونه است که مقام معظم رهبری، بارها و بارها در برابر کسانی که به ولایت فقیه اهانت کرده‌اند یا آن را انکار کرده‌اند، فرموده‌اند: «از حق شخصی خود صرف‌نظر می‌کنم، اما از حق مردم نه!»؛ یعنی اهانت به ولایت فقیه دو بعد دارد: یک بعد آن فردی است و به شخص ایشان مربوط می‌شود، که ایشان با عفو برخورد می‌کند؛ اما بعد دیگر آن بعد عمومی است که فردی یا گروهی به رهبر مردم اهانت کرده (چنان که به پدر مردم اهانت کرده است) و با این کار حق مردم را زیر سؤال برده است، در اینجا نمی‌توان از حقوق عمومی مردم صرف‌نظر کرد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. روم: ۲۸.

۲. نهج‌البلاغه، نامه ۴۵.

۳. همان.

